



حسن اسدی

در آمدی بر ادبیات جنوب و نقدی بر دو کتاب از نسیم خاکسار

ناشی از تسلط ارباب، حبس و تبعیدهای ناگزیر، امکانهای چه بسیار ذهنهای بر قابلیت جنوب را از میان برد، یابه اندک رسانید. و باره ای رانیز به ذهنیتی چنان دور و هم آلود دچار گردانید، که ویژگیهای برهنه جنوب را، از چهره نوشته هاشان، بسیار دور نمود. بررسی نوشته های پراکنده نویسندگان جنوب که امکان فراهم ساختن دفتری از نوشته های خویش را در فضای سیاسی و فرهنگی گذشته نیافته اند، نیاز به فرصتی مناسب دارد. و این قلم میکوشد، تا این فرصت را، با همین انگیزه، از بررسی دو کتاب از نسیم خاکسار آغاز کند.

ادبیات کودک، به تبعیت از ویژگیها و سرشت خویش، گونه ای از شکل های پر دامنه ادبیات است، که زبان و طرح و درونمایه های ویژه ای دارد. این ویژگیها از آنجا ناشی می شود، که بایستی مختصات و امکانهای کودکان را اندیشیده باشد. به زبان آنان فراهم شود، درونمایه آن، آمیزه مفاهیمی ملموس از زندگی کودک باشد. به سخنی دیگر، ادبیات کودک به اقتضای سرشت خویش، بایستی مسائل زندگی را برای کودک، با طرح و حرکت متناسب با ذهن ساده اندیش و به زبان او برایش بازگوید. تنها به همین سبب است که نویسندگان ادبیات کودک خواهد توانست، مفاهیم بفرنج حیات آدمی را، از طرح

جنوب سرزمین دیگری است. سرزمین نجابت های برهنه و زحمت است. سرزمینی که در ترکیب ساده خویش، برهنگی نجابت و سختی کار، درونمایه های اصیل و محتوای غنی آنرا شکل می بخشد. جنوب نویسندگان با ارزشی در خال خویش پرورده است. نویسندگانی که نوشته های آنها، ماهیت بیان کار و زحمت است. ادبیات، نزد نویسندگان خوب جنوب، از ترکیب عناصر بسیار ساده و برهنه ای شکل می گیرد. بدیده هائی همچون نخل، شط و اسکله. گرما و شرجی، بالايشگاه و زحمت، در واقع عناصر مشترک بیشتر نوشته های نویسندگان جنوب است. عناصری که با زندگی و ذهنیت نویسندگان جنوب، آنگونه آمیخته است، که هیچ داستان یا شعری نیست، که فضای اصیل آن، از غنای این چنین مضمون مشترکی بدور مانده باشد. مضمون مشترکی که از قلمرو واقعیت گراییها و رئالیسمی برهنه نزد پاره ای، تا سوره رئالیسمی ماورای واقعیت نزد برخی دیگر، در نوسان است. نامهایی همچون احمد محمود، تقوایی، ناصر مودن، نسیم خاکسار، پرویز مسجدی، مسعود میناوی، زاهدی، ابوبی و دیگران. از این نامها می توان بر بسیاری از آنان به درستی تامل داشت. و این قلم میکوشد تا حدود ممکن به تحلیل داستانهای اینان و نیز دیگران بنشیند. باید گفت که فاشیسم سیاسی و فرهنگی طولانی گذشته و فضای

بیچیده‌اش ، بازگرداند، ترکیبهای بفرنج را آنگونه ساده‌کند تادر نوشته‌ای کوتاه- یا بلند- ذهنیت ساده‌کودکان را به‌حرک و تفکر بیافکند. ویژگی دیگر ادبیات کودکان، برگزینی مفاهیم داستانها از دل واقعیت‌هایی است، که در قلمروهای ملموس و نزدیک به‌کودکان اتفاق می‌افتد. نه‌آنکه ذهن اینان را به‌تخیل‌های بیپوده و باوه‌های نپی خسته کند. به‌عبارتی، شاید مهم‌ترین و باارزش‌ترین ویژگی ادبیات کودک این است، که مسائل بیان‌شده در متن‌قصه‌ها، مسائلی است، که از بستر حیات او طرح ریخته باشد. چراکه امکانهای بسیار محدود کودک برای تجربه ، بویژه درجهانی سرشار از تبعیض‌های وسیع ، قانونهای محدودکننده و نابرابر، و امکانهای شدیداً طبقاتی شده - هرگز این‌توان را در اختیار کودک مثلاً بلمچی عرب جنوب نمی‌گذارد، که اندیشه‌او، تصورات و ذهنیت او، درک مسائل یک کودک اهل تجریش یا شمیران توانا باشد. درست به‌همین سبب است که قصه‌های «صمد بهرنگی» - نامدارترین نویسنده ادبیات کودک در ایران ، از شخصیت‌ها و چهره‌هایی سرشار است، که سراسر کودکان محروم آذربایجان در درک و لمس آنها توانايند.

«من میدانم، بچه‌ها دوست دارند بهار بیاید»، مجموعه چهار قصه‌است. قصه‌های پیوسته‌ای بنامهای زایر عباس ، عبود ، حسن و زایر یاسین . قصه‌ها هر کدام به‌تنهایی ، آغاز و پایانه‌های ساده‌ای دارند، که بیانگر دردهای آدمیان است. دردهای ملموس و بسیار اولیه‌ای که نتیجه شرایط بسیار بدوی کار و زندگی آدمهاست. آدمهای قصه‌ها بلمچی‌اند. بلمچی‌هایی که تمام زندگی و رفتار و اندیشه آنان، از سادگی و عریانی عجیب بهره‌دارند. عریانی بدانگونه که حتی آرزوهای آنان نیز، همسنگ کیفیت ساده زندگی و کار آنهاست. آدمهای قصه‌ها هر کدام آرزو‌هایی دارند که سادگی این آرزو، آدمی را به‌شگفتی می‌راند. زایر عباس بیمار است و تمام اندیشه‌اش، به رسیدن «بهار» میگردد. بهار که بیاید او را در بیمارستان عمومی بستری می‌کنند و بی‌شک در بهار است که «زایر عباس» از رنج دیرسال خویش می‌رهد. «عبود» بلم‌ران دیگری است . او نیز در اندیشه بهار است که به سربازی برود و بتواند کارت جاشویی بگیرد. «حسن» و «زایر یاسین» نیز، به‌همین‌گونه، در اندیشه بهار. «بهار» فصلی که فضائی سبز دارد، و بر سراسر آدمی و حیات او وسعت داده‌میشود تا رنج‌های دیرین و آرزوهای مدام، در پهنه‌های وسیع بهاری‌سایندو تحقق پذیرند.

قصه‌های نسیم خاکسار در مجموعه بهم پیوسته «من میدانم...» از مختصات بدانگونه ساده و انسان‌اندیشانه بهره‌دارند، که آنها را به قصه‌های بسیار باارزش ادبیات کودک در ایران ، همسنگ می‌سازد. فضای قصه‌ها، برای بچه‌های جنوب، فضائی ساده، آشنا و ملموس است . زایر عباس و آدمهای دیگر قصه‌ها را، بچه‌های جنوب، مثل خودشان می‌شناسند. و این است که در لمس و ادراک مسائل او هرگز در نمی‌مانند.

قصه‌های این مجموعه، مانند هر قصه دیگری، ماهیتا واجد ابعاد دوگانه‌ای است . ابعاد دوگانه‌ای که پیوستگی و انسجام منطقی و درست آنها به یکدیگر ، هرگز میان بعدهای دوگانه آن فاصله ایجاد نمی‌کند. اینها، یکی بعد استعاری قصه‌ها و دیگری بعد واقعیت‌گرایانه آنهاست . قصه‌ها، تصویرهای عینی‌درستی از واقعیت زندگی بلمچی‌های جنوب است. کسانی که همواره برای مردم و بچه‌ها چهره‌های آشنائی دارند . چهره‌هایی که از هویتی شبیه بهم تغذیه می‌شوند. هویتی سخت ، که تبلور سختی کار و زندگی‌شان ، و تجسم واقعی کیفیت محیط آدمها نیز هست. مانند شط و تریا، طرح و شکل بسیار ساده و برهنه‌ای

دارند. و نیز همچون دریا و شط ، در سکوت و اندوهشان، عمق و توفان بی‌پایانی خفته‌است. عناصری هستند که با آمدن ماشین و طبیعتا، اثر بخشی منفی آن در سطح زندگی‌شان ، هنوز از تحمیل مناسبان و ترکیب بفرنج زندگی‌ماشینی بر روند ساده‌کار و هیاتشان **جز اندوه** و گاه خشمی خفته ، اثری نیست. هر تکان و رفتار آنها، شبیه دریاست. آرزوی زایر عباس ، رهائی از درد جسم است که توان او را در برتن بار سنگین زندگی به‌کاستی می‌نشانند. و این درد، تنها باعث وبستری شدن در بیمارستان عمومی است که از میان می‌رود. به‌همین لحاظ شوق انگیزی رسیدن «بهار» ، که از راه خواهد رسید، رنج بیماری را براوه‌موار می‌سازد. «عبود» آرزو دارد تا بهار از راه برسد، و به سربازی برود، تا بتواند کارت جاشویی بگیرد. «حسن» نیز آرزوی ساده‌ای دارد: تمایل داشتن یک بلم. تمام این چهره‌های ساده آرزوهای ساده‌ای دارند: بهار بیاید...

طرح تمام قصه‌های مجموعه نیز ، همانند زندگی‌های که جبران دارد، بفرنج نیست. به‌همین لحاظ زبان قصه‌ها، زبانی ساده و عمیقاً با واقعیت‌های درون قصه‌ها آمیخته‌است. حادثه یا آکسیون پیچیده‌ای در قصه‌ها نیست ، و در مجموع «من میدانم...» فراتر از واقعیت‌های برهنه و آشکار آنها، از بعدی استعاری بهره‌دارند. اما شکل‌های استعاری ، که پوششی بر برهنگیهای آدمهای قصه‌هاست ، هرگز از شکل بسیط آن فراتر نمی‌رود. به‌دیگر کلام، هرگز درهاله‌های استعاری یا تمثیلی بفرنج و بسیار پیچیده‌ای گرفتار نمی‌آید که ذهن کودکان را از درک مفاهیم آن بازدارد. آدمها در برهنگی و عینیتشان ، دردها و آرزوهایشان، ماهیتا تبلور استعاری آدمیان انبوهی است که برای کاستی رنج‌های زندگی‌شان، همواره به شوق «بهار» زیسته‌اند. «بهار» نیز ، گذشته از نقش ساده ادبی‌اش، ماهیتا آرزوی تبلور «زمان» است. واقعیت داشتن و رسیدن به یک «امکان» است. یک زمان ممکن است، که بی‌تردید در متن امکان‌های واقعی آن ، برای التیام زخمهای جسم، و دردهای درون، شرایطی درست فراهم می‌آید.

خواننده کتاب - یعنی در واقع کودکان - با خواندن قصه‌ها، به سادگی می‌توانند به آن سوی واقعیت‌های بیانی و زبانی، یعنی به درک استعاره موجود در آن دست یابند. چرا که ترکیب «واقعیت» و «استعاره» در قصه‌های این مجموعه، بگونه‌ای است ، و کل قصه‌ها را به شیوه‌ای در هم می‌آمیزد که هرگز از قلمرو درک ذهن‌های کودکان دور نمی‌ماند. ترکیبی بدینگونه از واقعیت و استعاره، از ویژگیهای نویسندگانی است که نگاه آنها، همواره این قابلیت را در خویش پرورده است، تا ابعاد بفرنج زندگی را در بیان واقعیت‌های جاری و ملموس، با تعهدی سخت به ارزشهای انسانی، ساده‌تر کنند و پیش چشم و ذهن خواننده قرار دهند. نه اینکه تمام قابلیت‌های قلم و ذهن خویش را، در زمینه ترکیب سازبهای برنج و دور از واقعیت بکار گیرند. قابلیت و استعدادی که نزد چندتن از نویسندگان خوب جنوب، در جهت آنگونه بفرنج سازی واقعیتها بکار رفته ، که گاه ، در بسیاری از نوشته‌هایشان ، پوشش وهم‌آلود شعرگونه‌ای، بر بیان‌های داستانی‌شان پیشی گرفته‌است.

«فرخ صادقی» در تحلیلی از ادبیات کودک ، در روزنامه کیهان- ایرادهایی بر متن‌های استعاری ادبیات کودکان گرفته‌است . تردید نیست که ذهن‌های تازه‌پیدا و از غنای تجربی کودکان، توانائی درک مفاهیم آن سوی استعاره‌های ادبی را ندارد. و هم‌از این رو است که نویسندگان ادبیات کودک، از آنجا که برای کودکان ما می‌نویسد، تعهدی سخت در بیان ساده پدیده‌های ملموس دارند، تا کودکان با بیضاعت‌های ذهنی و تجربی

محدودشان ، دردك و نزدیکی بدان توانا باشند. اما در این نیز تردید نیست که رد و نفی امکانات هنری در بیان استعاری، بطوریکسره، شلاق بر حمانه ای است که برگزیده های نویسنده فرود می آورد. آیا چگونه میتوان به نویسنده ای که در شرایط سانسور و فاشیسم سیاسی... فرهنگی حاکم می نویسد، حکم نمود که بایستی مفاهیم را دقیقاً واقعیت - گرایانه بیان کند ؟ دیده ایم چه قلمهای پرفابلیتی را که زیر شلاق سانسور، رشد نکرده خرد شد. و چه ذهنهای سرشاری که قدر شرایط حبس و تبعید، ارباب و بریدن نان از اندیشیدن و آفرینش بازماندند. و مگر نه اینکه بسیاری ذهنهای متعهد سرزمین ما، به ناگزیر مفاهیم فرهنگی و انسانی را، پشت استعاره ها و تمثیلهای ادبی پنهان کرده اند؟ به این ترتیب ، اگر انتخاب شکلها و ترکیب های نوشتن و بیان استعاری یا تمثیلی سبب مثابه یک امکان - جدا از واقعیت تاریخی حاکم بررسی شود، بی گمان ملاک یکجانبه ای بر توجیه ایراد بر نویسندگان روزگار ما خواهد بود. اما، مجموعه بهم پیوسته «من میدانم...» بسیار زیرکانه و باارزش، هر دو این امکان را در بیان و نوشته ترکیب کرده است. به دیگر سخن ، قصه ها در نگاه اول ، استخوانبندی و حرکتی ساده و واقعی دارند. اما در مجموع ، تمام چهره ها و واقعیت ها، دردها و آرزوهای بشری در آنها، در کلیت خویش ، شکلی استعاری دارند. و از این سو، ترکیب این دو شکل از امکانات در خوری است که نسیم خاکسار در تلفیق آنها موفق بوده است. نمونه بسیار کاملتر این ترکیب سازی از دو شکل امکان بیانی، قصه «ماهی سیاه کوچولو» است. صمد بهرنگی ضمن گوشش در بیان واقعیت گرایانه قصه ای که از زبان نرین داستانهای ادبیات کودکان در جهان است، خصیله های طبقاتی و بردافهم آدمها را در چگونگی حرکتشان ، از عنصری که پیشاهنگ حرکت است ، تا عناصر خرد بورژوا و دیگران را، در ابعاد تمثیلی زیبایی به کودکان مانسان میدهد. بعدی که در عین حال، با بعد واقعیت گرایانه و رئالیسم آشکار قصه ، چنان در انسجام است که گوئی ، بافت قصه در گره ترکیب این دو است.

«بچه ها، بیایید با هم کتاب بخوانیم»، کتاب دوم «نسیم خاکسار» برای کودکان است. «بچه ها، بیایید...»، برخلاف کتاب قبلی خاکسار، قصه نیست. و اصولاً معلوم نیست که آیا برای کودکان، مگر همیشه بایستی قصه بنویسی ؟ یا که به جز قصه، آیا ذهنهای کودکان را نمیتوانی با گونه های متفاوت ادبیات ، به تفکر بخوانی ؟ بی گمان چنین نیست. و هرگز هم چنین نمی ماند. تنها گفت اینجاست که با قصه های بسیاری که برای کودکان مانوشته شده، اما همواره نقدی تحلیلی را بیشتر، بر کار بزرگان ، و برای ذهنهای پیچیده بزرگسالان نوشته ایم یا خوانده ایم. تا امروز نقد و تحلیل ادبی را، همواره به مثابه نوشتارهایی در سنجش آثار ادبی بزرگان ، و برای بزرگان دیده ایم. آیا کودکان را مگر نمیتوانیم، با نوشتن نقد، معرفی و تحلیل آثار دیگران ، برای آنها و به زبان آنها، به شناسایی ادب و فرهنگ و دانش بشری بخوانیم ؟ بی گمان می توانیم. و همینجاست که انگار جای نوشته هایی از این دست را در زمینه وسیع ادبیات کودکان در میهن مان ، حقیقتاً نمی بینیم. تنها کوششی که پیش از اینها دیده ایم ، کتاب «بچه ها، بیایید با هم کتاب بخوانیم» است. کتابی با حجمی اندک و درخور حوصله کودکان که سالها پیش از این، در شرایط فاشیسم سیاسی - فرهنگی نوشته شده است. این کتاب، با حجم اندک، در بخش نخست ، صرفاً گفتگویی با کودکان است که می گویند: زبان آنان ، و برای آنان سخن بگوید. بخش دوم آن تحلیلی کوتاهی از کتاب «اولدوز و کلاغها» ی صمد بهرنگی ، برای کودکان. که بسودی در عرصه ادب و فرهنگ میهن مان که هم اینک از آن سخن گفتیم.

بخش اول کتاب «بچه ها بیایید...» میگوید گفتگو و رهنمودی برای کودکان باشد. گفتگویی که صمیمیت آغازین آن، این تلاش را دارد، تا رهنمود ذهن و برداشت ساده کودکان باشد. رهنمودی تا بتواند کودکان را، از واقعیت های ساده پیرامون خویش به شناسایی شرایط و امکاناتی طبقاتی شده، فقر عمیق مادی و فرهنگی و ریشه های اجتماعی آن رهنمون باشد. میگوید آنان را از سادگیها و برهنگی های جاری ، به ماجراهای پیر حرکت کوچکی و خیابان و حوادث بزرگ پیوند دهد، و حاصل این پیوند، بی شک، عرصه شناختی در بیخ شده از کودکان، به آنها باشد. «حرف اول من باشما بچه ها» کوشش میکند، تا کودکان را، با فکر بر روی واقعیت های گونه گون ، به شناخت قانونمندی پدیده های متفاوت نزدیک کند. از کنار هر حادثه یا هر حرکتی که در قلمرو زندگی و برخوردهای روزمره ، مدام اتفاق می افتند، به سادگی و بی تعمق اگر عبور کنیم، ریشه های اجتماعی ، فرهنگی و لاجرم منشاء بزرگ طبقاتی آنها را نبیندیم، بی گمان، بی رحمی بزرگی به زمان خویش ارتکاب میورزیم. و نسیم خاکسار، اما، میگوید با حوصله ای بسیار و روحیه ای صبور، در خدمت عرضه نزدیکی این چنین قرار بگیرد. و ذهن همه کودکان محروم میهن ما را، به اندیشه بر واقعیت های تمام طبقاتی شده، فرا بخواند. در جانی از همین بخش از نوشته، خاکسار با کودکان میگوید: «... می بینید زندگی شما بچه ها، به آن صورت مخصوص و جدا از زندگی بزرگتران معنادار است.» و برآستی که در متن شرایط و امکانات طبقاتی ، مگر زندگی کودکان از بزرگتران جدا است ؟ بی شک هرگز چنین نبوده است. و ناگزیر : «... در این موضوع باید بیشتر دقت کرد و خوبتر دید.» و این دقت ، برای کودکان آیا ضرور است ؟ خاکسار میگوید : «من میگویم بلی.» و می نویسد: «مثلاً کودکی را در نظر بگیرد که بعد از تعطیل شدن مدرسه به خانه رفته است. وقتی از مادرش می پرسد که نمازها را چه می دانند، مادرش ساکت میشود و دیکتهای خالی را نشان می دهد. کودک از خودش سؤال می کند، ناچار آنچه کسی باید تهیه کند ؟ مادر ! مادر به چه وسیله آن را تهیه می کند ؟ خوب با پولی که از پدر میگیرد. اما پدر که مدتی است در خانه نشسته و بیکار است. چرا آنها نباید ناچار داشته باشند ؟ با دقت کردن در همین چراهاست که ذهنش روشن میشود و زندگی فردایش معنای پیدا می کند. و همین ضربه ها است که او را از دنیای ساده اش بیرون میکشد. از دنیای قصه های جن و پری. از دنیای اسب بالدار. از دنیای افسانه ای مرغ و جادو...» و راستی مگر همینگونه نیست ؟ آری همینگونه است. و تا هنگامی که دیدگاهی بسیاری از خانه های کودکان بسیاری از میهن ما، از ناچار نهی است، نویسنده ای که از دنیا های اسب بالدار و جادو، از جن و پری با کودکان سخن می راند، راستی به همه کودکان دروغ گفته است. و خاکسار، میگوید تا رفیق راستین کودکان باشد. در همین کتاب، کوشش میشود تا اندیشه کودکان از سطح پدیده ها و واقعیتها، به عمق آنها راه برد. سؤال را بر بساط ذهن کودکان برویاند، و آن را به مثابه گیاه بالنده ای به سوی شناخت قانونهای زندگی رهنمود دهد.

در بخش دوم کتاب «بچه ها بیایید...» نسیم خاکسار برای کودکان، تحلیلی بر «اولدوز و کلاغها» ی صمد بهرنگی نوشته است. چیزی که بیشتر گفته ایم ، جای آن در ادبیات کودکان نهی مانده است. نقد و تحلیل قصه، گونه ای از نوشتارهای ادبی ، که در سرزمین ما، از حیثه نوشتن بر ادب و فرهنگ بزرگسالان ، هرگز بیرون نرفته است. نوعی نگاه کردن بر ادبیات و آدمها و عناصر قصه ها ، که باید به کودکان آموخته شود. نسیم خاکسار شاید، سالها پیشتر، این کمبوتران دیده است. و همو اگر، سالها در زندان نمی ماند، این آغاز را شاید، ادامه دهنده ای می بود که کارش در ادبیات کودکان، میتواند سنتی باشد. سنتی ضرور و بزرگ.